

گفتارهایی درباره تربیت فرزندان



www.KetabFarsi.com

چاپ دهم
قیمت: ۳۵۰ ریال

گفتارهای

درباره

زیبیت فرزندان

اثر

آ.س. ماکارنکو

ترجمه

ابو تراب باقرزاده



گفتارهایی درباره تربیت فرزندان

آنتون سیمونویچ ماکارنکو

مترجم: ابوتراب باقرزاده

چاپ اول: ۱۳۵۱

چاپ دوم: ۱۳۵۲

چاپ سوم: ۱۳۵۴

چاپ چهارم: ۱۳۵۵

چاپ پنجم: ۱۳۵۶

چاپ ششم: ۱۳۶۴

چاپ هفتم: ۱۳۶۴

چاپ هشتم: ۱۳۶۷

چاپ نهم با حروف چینی جدید: ۱۳۶۹

حروف چینی، نمونه ایران - لیتوگرافی، چهاررنگ

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد - چاپ و صحافی پیمان

ناشر: انتشارات چاپخش

نشانی: خیابان انقلاب بازارچه کتاب تلفن ۶۴۰۴۱۱۰

فهرست مندرجات

سخنی چند در باره نویسنده	□
شرایط کلی تربیت خانوادگی	□ □
در باره نفوذ والدین	□ □ □
انضباط	□ □ □ □
بازی	□ □ □ □ □
اقتصاد خانواده	□ □ □ □ □ □
تربیت در کار	□ □ □ □ □ □ □
تربیت جنسی	□ □ □ □ □ □ □ □
پرورش عادات فرهنگی	□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

□

سخنی چند درباره نویسنده و کتاب

آنتون سمیونویچ ماکارنکو آموزگار نامدار آموزش و پرورش شوروی در سال ۱۸۸۸ متولد شد. عمر خویش را با تعلیم و تربیت و نگارش آثار گرانبهای تربیتی و بنیانگذاری سیستم جدید آموزش و پرورش و بطور کلی خدمت به جامعه بشر در تربیت کودکان و نوجوانان گذرانید و در سال ۱۹۳۹ دیده از جهان فرو بست. تجربیات و نتایج پرارزشی که در این راه بدست آورد در کتابهای «راه زندگی»، «کتابی برای پدران و مادران»، «آموزش زندگی» او منعکس است. این کتابها نه تنها در وطن نویسنده، بلکه در سراسر جهان با استقبال عمومی روبرو گردید و به زبانهای مختلف ترجمه شد. او طی سی سال تلاش بی آرام موفق به پرورش جمعی معلم ورزیده و آزموده تعلیم و تربیت گردید که اینک شیوه ها و رهنمودهای او را در پرورش انسانهای نوین دنبال می کنند. گورکی درباره اش چنین می نویسد: «سیستم آموزش و پرورش ماکارنکو در همه جا تاثیر گذاشته و تجربیات عالی و موفقیت آمیزش در سراسر جهان شهرت یافته است.»

«گفتارهایی درباره تربیت فرزندان» در سال ۱۹۳۷ به رشته تحریر درآمد و

در سال ۱۹۴۰ پس از مرگ نویسنده در «مجله معلم» به چاپ رسید.

هدف کتاب این است که به پدر و مادر کمک می کند تا درباره تربیت

خانوادگی درست ببندیشند، ویژگیهای آن را در مد نظر داشته باشند و بتوانند از مشاهدات خود نتایج درستی بدست بیاورند. از آنجا که تعلیم و تربیت آگاهانه درست تواند بود و آموزش و پرورش مانند هر کار جدی دیگر بدون دانستیهای تربیتی امکان پذیر نیست، گفتارهای حاضر تلاشی است برای کمک به پدران و مادران که به دانستیهای مقدماتی تربیتی دست یابند، تجربه و عمل خود را بررسی کنند، شیوه‌های درست تربیت فرزندان را بیابند، لغزشهای خویش را تصحیح کنند و اندانهائی خوب برای جامعه و پیشرفت و گسترش سعادت آن پرورش دهند.

ابونراب باقرزاده

شرایط کلی تربیت خانوادگی

والدین عزیز:

تربیت فرزندان مهمترین بخش زندگی ماست. فرزندان ما، هموطنان کشورمان و جهانند. آنها سازندگان تاریخ خواهند بود. فرزندان ما، پدران و مدران آینده‌اند که به سهم خود فرزندانمان را پرورش خواهند داد. فرزندان ما باید هموطنان بسیار عالی و پدران و مادران خوبی بار بیایند. اما این تمام قضیه نیست: فرزندان ما یعنی پیری ما، تربیت صحیح، پیری سعادت بار ماست و تربیت غلط، اندوه آینده ما و اشکهای ما، قصور ما در برابر مردم و همه کشور است.

والدین عزیز، قبل از هر چیز شما نباید اهمیت عظیم این امر و مسئولیت بزرگی را که در قبال آن بر عهده دارید، از یاد ببرید.

امروز ما درباره مسایل تربیت خانوادگی سلسله گفتاری را آغاز می‌کنیم. آنگاه درباره هر یک از جزئیات امور تربیتی مثل: انضباط، نفوذ والدین، بازی، غذا و پوشاک، ادب و غیره به تفصیل صحبت خواهیم کرد. همه مسایل مزبور که راجع به روشهای مفید تربیت هستند بخشهای بسیار مهمی را تشکیل میدهند. اما قبل از آنکه به بحث درباره آنها پردازیم، توجه شما را به چند نکته جلب می‌کنیم که اهمیتی عمومی دارند و به تمام قسمتها و جزئیات تربیت بستگی دارند و همیشه لازم به یادآوری هستند.

قبل از هر چیز توجه شما را به این نکته جلب می‌کنیم که تربیت صحیح و عادی کودک به مراتب آسان‌تر از تربیت مجدد اوست. تربیت صحیح از همان ابتدای کودکی، برخلاف تصور بسیاری از مردم، بهیچوجه آنقدرها دشوار نیست. دشواری این امر در حدود قدرت هر فرد، هر پدر و مادری است. هر کس به راحتی می‌تواند کودکش را بطرزی صحیح تربیت کند، فقط به شرط آنکه واقعاً چنین تمایلی داشته باشد. بعلاوه این امر کاری دلپذیر، شادبخش و مطبوع است.

تربیت مجدد بکلی چیز دیگری است.

هر گاه فرزندان را درست تربیت نکنید و اگر چیزی را از نظر دور بدارید و توجه چندانی به آن نداشته باشید. یا اتفاقاً قصور ورزیده از او مواظبت نکنید، آنگاه باید چیزی‌های زیادی را اصلاح بکنید و از نو بسازید.

همین اصلاح و تربیت مجدد است که کارچندان ساده‌ئی نیست.

تربیت مجدد احتیاج به قدرت بیشتر، دانش بیشتر و حوصله بیشتر دارد و هر پدر و مادری همه اینها را دارا نیستند.

بارها اتفاق می‌افتد که خانواده بهیچوجه نمی‌تواند از عهده تربیت مجدد برآید و ناچار است که دختری یا پسر را به (کلنی) کار بفرستد.

و این هم پیش می‌آید که کلنی هم کاری نمی‌تواند بکند و انسان نادرستی وارد جامعه می‌شود.

حتی فرض کنیم که اصلاح درموردی مؤثر واقع شود و شخص وارد زندگی و به کار پردازد، همه او را می‌بینند و احساس خرسندی می‌کنند، از جمله پدر و مادر. اما هیچکس نمی‌خواهد فکر کند که با این همه او چه چیزهایی را از دست داده است.

هرگاه این فرد از همان گام نخست به درستی پرورش می‌یافت، بهره بیشتری از زندگی می‌گرفت باز هم نیرومندتر، آماده‌تری یعنی خوشبخت‌تر وارد جامعه می‌شد. بعلاوه کار تربیت مجدد، اصلاح، کاری نه تنها دشوارتر، بلکه مصیبت بارتر است. چنین کاری با وجود موفقیت کامل دائماً باعث اندوه پدر و مادر میگردد، اعصابشان را می‌فرساید و غالباً اخلاقشان را به تباهی می‌کشاند.

به پدران و مادران توصیه میکنیم که همیشه این را به خاطر داشته باشند،

همیشه سعی کنند که فرزندان خود را چنان تربیت کنند که بعد ناچار نشوند چیزی را از نوبسازند. باید همه چیز از همان ابتدای کار درست انجام شود. در امر خانواده بسیاری از اشتباهات از اینجا ناشی می شود که پدران و مادران گونی فراموش میکنند که در چه عصری زندگی میکنند، گاهی پدران و مادران در سر کار، بطور کلی در زندگی، در اجتماع مثل یک فرد خوب کشور ما و عضو جامعه نوین و سوسیالیسی ظاهر میشوند، اما در خانه در میان فرزندان خود بروش قدیم زندگی میکنند. مسلماً نباید گفت که در خانواده قدیم قبل از انقلاب همه چیز بد بود.

پدران و مادران باید فکر کنند که تفاوت خانواده جدید و سوسیالیستی با خانواده قدیم چیست. مثلاً، در خانواده قدیم، پدر قدرت فراوانی داشت فرزندان کاملاً تحت اراده او زندگی می کردند و به علت تسلط پدر نمی توانستند به جای دیگر پناه ببرند. بسیاری از پدران از چنین قدرتی سوء استفاده میکردند و چون خود کامگان رفتاری بیرحمانه با فرزندان خود داشتند. دولت و کلیسای ارتدکس از چنین قدرتی حمایت میکردند؛ این کار برای جامعه استثمارگر نافع بود. در خانواده ما وضع طور دیگر است مثلاً، دختر ما منتظر نمی ماند که پدر و مادر برایش نامزد پیدا کنند... اما خانواده ما هم باید احساسات فرزندان خود را راهنمایی کند. پیدا است که این راهنمایی نمی تواند با استفاده از وسایل قدیم صورت گیرد بلکه باید وسایل جدیدی پیدا کرد.

در اجتماع قدیم هر خانواده به طبقه ای تعلق داشت و فرزندان این خانواده معمولاً در همان طبقه میماندند. فرزند دهقان معمولاً دهقان می شد و فرزند کارگر، کارگر. فرزندان ما برای انتخاب، از آزادی بسیار وسیعی برخوردارند. در این انتخاب؛ امکانات مادی خانواده نقش قاطعی ندارد، بلکه استعداد و آمادگی کودک نقش اساسی دارد. فرزندان ما شاید از آزادی کاملاً بی مانندی بهره مند باشند. چه پدران و چه فرزندان به این واقعیت واقفند. در چنین شرایطی دیگر هیچگونه صلاحدید پدری امکان پذیر نیست. اکنون پدران و مادران به توصیه های به مراتب ظریف تر، محتاطانه تر و هدایت های ماهرانه تر احتیاج دارند.

خانواده، دیگر خانواده پدری نیست. زنان ما از همان حقوق مردان

برخوردارند، مادران ما حقوق یکسانی با پدران دارند. خانواده ما مطیع قدرت مطلقه پدر نیست، بلکه یک جمع شوروی است. در این جمع پدر و مادر از حقوق مشخصی برخوردارند. این حقوق از کجا ناشی می شود؟

در زمان قدیم مردم می پنداشتند که قدرت پدر ریشه آسمانی دارد؛ خدا چنین می خواهد، درباره احترام به والدین دستورالعمل خاصی وجود داشت. در مدارس پدران روحانی به توضیح این مسئله می پرداختند و برای کودکان تعریف می کردند که چگونه خداوند فرزندان را که احترام والدین خود را مرعی نمی دارند، بیرحمانه تنبیه می کند. در کشورمان ما فرزندان خود را فریب نمی دهیم، با این همه والدین ما در برابر تمام جامعه و قانون کشور مسئول خانواده خود هستند. به همین سبب والدین ما هم از اختیاراتی برخوردارند و باید در خانواده خود نفوذ داشته باشند. گرچه هر خانواده جمعی، از اعضای متساوی الحقوق جامعه است، با این همه وجه اختلاف والدین و فرزندان در این است که والدین رهبری خانواده را بر عهده دارند و فرزندان در خانواده تربیت می شوند.

هر پدر و مادری باید درباره تمام این مسایل تصویری روشن داشته باشند. هر پدر و مادری باید درک کنند که در خانواده، آنها اربابان مطلق و فعال مایشا نیستند، بلکه فقط اعضای ارشد و مسئول جمع هستند. هر گاه این فکر بخوبی درک شود، آنگاه تمام کار تربیتی درست از آب در خواهد آمد.

ما می دانیم که همه این کار را با موفقیت یکسانی انجام نمی دهند. این امر به علل زیاد و قبل از هر چیز به اعمال روشهای صحیح تربیت وابسته است. اما وضع خود خانواده و سازمانش از علل بسیار مهم است. این سازمانها تا اندازه ای در اختیار ماست. مثلاً، می توان بجرأت گفت که تربیت یکتا پسر و یکتا دختر به مراتب دشوارتر از تربیت چند فرزند است. حتی در صورتی که خانواده با مقداری مشکلات مادی دست بگریبان باشد، نباید به یک کودک اکتفا کرد. یکتا فرزند خیلی زود مرکز توجه خانواده می شود. توجهی که پدر و مادر نسبت به این فرزند نشان می دهند، معمولاً از حد لازم تجاوز می کند. عشق پدر و مادر در چنین حالتی از نظر عصبانیت ممتاز است. بیماری یا مرگ چنین فرزندی خانواده را بشدت پریشان می کند و وحشت این بدبختی همواره در مقابل پدر و مادر مجسم می شود و آرامش لازم را از

آنان سلب می کند. اغلب اوقات یکتا فرزند به وضع استثنائی خود خومی گیرد و بصورت یک مستبد واقعی در خانواده در می آید. برای پدر و مادر بسیار دشوار است که از ابراز علاقه و بذل توجه نسبت به وی خودداری کنند و خواه ناخواه آنها فردی خودپسند پرورش خواهند داد.

تنها در خانواده ای که چند فرزند هست، توجه پدر و مادر می تواند جنبه عادی داشته باشد. این توجه بطور متساوی میان همه تقسیم می شود. در خانواده بزرگ، فرزند از همان کودکی به جمع عادت می کند و از مناسبات متقابل تجربه می اندوزد. هرگاه خانواده صاحب فرزندان بزرگ و کوچک باشد، بین آنها تجربیات عشق و دوستی به اشکال گوناگون شکل خواهد گرفت. زندگی چنین خانواده ای این امکان را به کودکان می دهد که در انواع مختلف مناسبات بشری ورزیدگی پیدا کنند. در جلوچشمشان چنان مسایلی از زندگی می گذرد که یکتا فرزند را امکان دسترسی به آنها نیست: عشق به برادر بزرگتر و عشق به برادر کوچکتر - این احساسات کاملاً متفاوت - اعتماد به برادر یا خواهر، عادت به همدردی با آنها. لازم به یادآوری نیست که در خانواده بزرگ، در هر قدم، حتی در بازی، کودک عادت می کند که در جمع باشد. همه اینها مخصوصاً برای تربیت یک فرد شوروی بسیار مهم است. در خانواده بورژوازی این امر چندان اهمیت ندارد، زیرا در آنجا جامعه بر شالوده های خود خواهانه بنا می شود.

در یک خانواده ناقص، موارد دیگری هم پیش می آید. هرگاه پدر و مادر با هم زندگی نکنند یا از یکدیگر جدا شوند، این امر انعکاس ناگواری در تربیت فرزند دارد. گاهی اوقات فرزندان وسیله عدم توافق بین پدران و مادرانی می شوند که آشکارا به هم نفرت می ورزند و آن را از فرزندان خود مخفی نمی دارند.

باید بوالدینی که به دلایلی همدیگر را ترک می کنند، توصیه کرد که در اختلافات و نزاعهای خود بیشتر به فکر فرزندان خود باشند. هر عدم توافق را میتوان با نزاکت بیشتر حل کرد. انسان نفرت و کینه ای را که بهمسر سابق خود دارد، می تواند از فرزندان خود مخفی کند. البته برای هر شوهری که خانواده را ترک کرده دشوار است بتواند بنحوی به تربیت فرزندان خود ادامه دهد. و هرگاه نتواند بطرز رضایت بخشی در خانواده سابق خود مؤثر باشد، آنوقت بهتر است بکوشد تا خانواده

بکلی او را فراموش کند، این کار شرافتمندانه تر خواهد بود. با اینهمه مسلم است که باید وظایف مادی خود را نسبت به فرزندان ترک شده، مثل سابق ادامه دهد. مسئله سازمان خانواده، امر بسیار مهمی است و باید با آگاهی کامل با آن روبرو شد.

هر گاه پدر و مادر واقعاً به فرزندان خود علاقه مند باشند و بخواهند تا آنجا که ممکن است آنها را بهتر تربیت کنند، باید بکوشند که عدم توافق متقابلشان به قطع رابطه منجر نگردد و بدین ترتیب فرزندان خود را در دشوارترین وضع قرار ندهند. موضوع دیگری که بیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد، مسئله هدف تربیت است. بعضی از خانواده‌ها در این باره کاملاً لاابالی هستند: والدین فقط در کنار فرزندان بودن را کافی می‌دانند و امیدوارند که همه چیز بخودی خود بدست بیاید. آنها نه هدف روشنی دارند و نه برنامه مشخصی. مسلماً در چنین موردی نتیجه کار هم همیشه اتفاقی خواهد بود و اغلب چنین والدینی بعد تعجب می‌کنند که چرا فرزندانشان بد بار آمده‌اند. هر گاه هدف از پیش نامعلوم باشد، هیچ کاری را نمی‌توان خوب انجام داد.

هر پدر و مادری باید به آنچه می‌خواهند در فرزند خود پرورش دهند نیک آگاه باشند. آنها درباره آرزوهایشان اطلاع روشنی داشته باشند. آیا شما میخواهید یک هموطن آینده کشور ما، یک انسان دانا و پر انرژی و شریف تربیت کنید که خود را وقف ملت و امر انقلاب کند، انسانی علاقمند به کار و شاداب و مؤدب باشد. یا میخواهید فرزند شما آدمی تنگ نظر، حریص، بزدل، حيله گر و یک کارچاق کن خرده پا بار بیاید؟ زحمتی بخود بدهید و در این باره خوب بیندیشید، حتی چنانچه پیش خود بیندیشید، ناگهان در می‌یابید که اشتباهات فراوانی مرتکب شده‌اید و راههای درست بسیاری در پیش دارید.

بنابراین شما همیشه باید بیاد داشته باشید: شما دختر یا پسر بدنی آورده‌اید که تنها برایش شادی پدر و مادر نیست. در خانواده شما تحت رهبری شما هموطن آینده، شخصیت آینده و مبارز آینده پرورش می‌یابد. هر گاه مرتکب اشتباه شوید و آدم بدی پرورش دهید، در دسرش نه تنها متوجه شما، بلکه گریبانگیر بسیاری از مردم و سراسر کشور خواهد شد. در این خصوص بی‌اعتنا نباشید و آنرا موعظه‌ای روح فرسا

مپندارید، شما که شرم دارید در کار خانه‌تان، در مؤسسه‌تان بجای محصول خوب، محصول بنجل تولید کنید، باید باز هم بیشتر شرم کنید که افرادی بد یا مضر تحویل جامعه بدهید.

این مسئله بسیار حائز اهمیت است. فقط باید جداً درباره‌اش فکر کنید، آنوقت بسیاری از تقاضاهای تربیتی را زائد خواهید یافت و خواهید فهمید که چه باید بکنید. اما بسیاری از پدران و مادران در این خصوص فکری نمی‌کنند. آنها به فرزندان خود ابراز علاقه می‌کنند، از معاشرتشان لذت می‌برند، حتی از آنها بخود می‌بالند، لباس زیبا به آنها می‌پوشانند ولی بکلی فراموش می‌کنند که پرورش هموطن آینده از وظایف اخلاقی آنهاست. پدري که خود هموطن بدی است و اصلاً نه علاقه‌ای به حیات کشورش دارد و نه به مبارزه و موفقیت‌هایش و از شیخون دشمن اضطرابی به خود راه نمی‌دهد، آیا می‌تواند درباره همه این مسائل بیندیشد؟ مسلماً نمی‌تواند. ولی ارزش ندارد که درباره این چنین مردی صحبت کنیم، عده‌شان در کشور ما اندکند...

اما مردمی دیگر هم پیدا می‌شوند که در سر کار و در میان مردم خود را هموطن احساس کنند، ولی جریان امور خانه ربطی به آنها ندارد؛ در خانه آنها یا فقط سکوت اختیار میکنند یا بر عکس رفتاری دارند که شایسته هموطن، نیست. قبل از آنکه تربیت فرزندان خود را شروع کنید، رفتار شخصی خود را بررسی کنید.

کارهای خانوادگی را نباید از کارهای اجتماعی جدا کرد. فعالیت شما در اجتماع و در سر کار باید در خانواده هم انعکاس داشته باشد. خانواده شما باید سیمای سیاسی و واقعی شما را ببیند و آنها از سیمای پدر و مادر جدا نکند. تمام کارهانی که در کشور انجام میشود باید از راه روح و فکر شما به فرزندان منتقل گردد. آنچه در کار خانه‌تان صورت می‌گیرد، آنچه شما را به وجد می‌آورد یا غمگین می‌سازد باید توجه فرزندان را هم به خود جلب کند. آنها باید بدانند که شما یک شخصیت اجتماعی هستید و از شما و از موفقیت‌های شما و خدمات شما در مقابل اجتماع، احساس غرور کنند. و تنها بشرطی این غرور، غرور سالمی است که فرزندان‌تان جوهر اجتماعی آنها درک کنند و فقط به لباس زیبای شما و به اتومبیل یا تفنگ شکاریتان نبالند.

رفتار شخصی تان مهمترین عامل است. تصور نکنید که فقط هنگامی که با کودک صحبت می کنید یا به او تعلیم بدهید یا به او فرمان می دهید او را تربیت میکنید. شما در هر لحظه زندگیتان او را تربیت میکنید، حتی موقعی که در خانه نیستید. طرز لباس پوشیدن تان، طرز صحبت کردن تان با دیگران و درباره دیگران، شاد شدن و غمگین شدن تان، شیوه رفتار تان با دوستان و دشمنان، طرز خندیدن تان، طرز مطالعه روزنامه — همه اینها برای کودک بسیار با اهمیت است. کودک کوچکترین تغییر در رفتار و روش را می بیند و احساس میکند، تمام دگرگونیهای فکری شما از راههای نامرئی به او می رسد ولی شما متوجه نمی شوید. هر گاه در خانه آدم خشنی باشید، لاف بزنید یا مست کنید، و از این زشت تر، مادر را مورد اهانت قرار دهید، دیگر لازم نیست که به فکر تربیت فرزند باشید؛ شما که دارید فرزندان تان را تربیت می کنید و بد هم تربیت می کنید، بهترین نصایح و روشها، کمکی به شما نخواهد کرد.

انتظار و توقع والدین از خودشان، احترام آنان نسبت به خانواده خود، نظارت دائمی در کردار خودشان — این است نخستین و مهمترین شیوه تربیت! ضمناً گاهی تصادفاً انسان با والدینی روبرو می شود که تصور میکنند باید محیلانه ترین نسخه های تربیت فرزند را پیدا کرد و مسئله حل خواهد شد. به عقیده آنها اگر این نسخه به دست قهارترین تن پروران بیفتد، به کمکش می تواند انسانی کار دوست تربیت کند، اگر دغلاکاری به دستش سپرده شود، این نسخه می تواند او را یک هموطن شرافتمند بار بیاورد و در دست یک دروغگو هم معجزه خواهد کرد و کودکی راستگو پرورش خواهد داد.

چنین معجزه ای روی نخواهد داد، هر گاه در خود شخصیت مربی نقص بزرگی باشد، هیچ نسخه ای کمک نخواهد کرد. و البته به این نواقص باید توجه بسیار داشت، اما در باره حقه ها، باید برای همیشه به خاطر داشت که حقه های تربیتی وجود ندارد.

متأسفانه گاهی افرادی دیده می شوند که به حقه بازی اعتقاد دارند. یکی تنبیهات خاصی از خود اختراع می کند، دیگری جوایزی معمول می دارد، سومی با تمام قوا تلاش میکند که در خانه با ادا و اطوار کودکان را مشغول کند، چهارمی با

قولها و وعده‌ها آنها را تطمیع می‌کند.

تربیت فرزندان مستلزم جدی‌ترین، ساده‌ترین و صمیمانه‌ترین روشهاست. این سه خصلت باید در متن زندگی واقعی شما موجود باشد. افزایش دروغ‌گویی، تظاهر به مسخره‌بازی و سبکسری، به کمترین میزان هم که باشد، کار تربیتی را محکوم به شکست می‌کند. این بهیچوجه بدین معنی نیست که شما همیشه قیافه‌ای عبوس و متفرعن بگیرید. ساده و صمیمی باشید و بگذارید روحیه‌تان با وضع و اصلی که در خانواده‌تان حکمفرماست، تطبیق داشته باشد.

حقه بازی مانع این میشود که انسان بتواند مسایل واقعی را که در پیش رو دارد، ببیند. حقه بازی در وهله اول خود والدین را به خود مشغول می‌دارد، حقه بازی وقت را میگیرد.

و بسیاری از پدران و مادران چقدر علاقه‌مندند که از کمی وقت بنالند! مسلماً اگر پدران و مادران بیشتر در کنار فرزندان خود باشند بهتر است و اگر هرگز آنان را نبینند بسیار بد است، ولی با این همه باید گفت که تربیت صحیح بهیچوجه مستلزم این نیست که والدین چشم از فرزند خود برندارند. چنین تربیتی ممکن است فقط زیان آورد باشد این نوع تربیت باعث رشد خصوصیات منفی می‌گردد، چنین فرزندان بیش از اندازه به جمع بزرگترها عادت میکنند و رشد دماغیشان با سرعت خیلی بیشتری صورت میگیرد. پدر و مادر علاقه‌مندند که از این امر به خود بیالند، اما بعد به اشتباه خود پی می‌برند.

شما باید نیک آگاه باشید که فرزندان چه می‌کند، کجا هست، دوروبرش کیست، ولی در عین حال او باید از آزادی لازم برخوردار باشد تا نه تنها تحت نفوذ شخصی‌تان، بلکه تحت تاثیرات بسیار گوناگون زندگی قرار گیرد. بنابراین تصور نکنید که باید با ترس و لرز او را از تاثیرات منفی یا حتی خصمانه دور دارید. به هر حال او باید در زندگی با وسوسه‌های گوناگون و مردم و شرایط بیگانه و زیان آور روبرو گردد. شما باید این مهارت را در او به وجود بیاورید تا بتواند آنها را بسنجد و با آنها مبارزه کند و به موقع آنها را بشناسد. در ناز پروری، در خانه نشینی و انزوا نمی‌توان چنین خصوصیتی را پرورش داد. بدین سبب کاملاً طبیعی است که شما باید فرزندان‌تان را به متنوع‌ترین محیط‌ها راه بدهید، اما هرگز آنان را از نظر دور ندرید.

باید بموقع به فرزندان کمک کرد، بموقع جلوی آنان را گرفت و متوجه شان کرد. بدین ترتیب، شما فقط همواره باید زندگی فرزند را اصلاح کنید. ولی این بهیچوجه بدان معنی نیست که دست او را بگیرید و راه ببرید. ما بموقع خود با تفصیلی بیشتر به این مسله اشاره خواهیم کرد. اکنون ما فقط چون صحبت وقت به میان آمد از آن صحبت کردیم. برای تربیت وقت زیادی لازم نیست، بلکه باید از وقت کم بطرز منطقی استفاده کرد. و با هم تکرار میکنیم: تربیت همیشه جریان دارد، حتی زمانی که شما در خانه نیستید.

جوهر واقعی کار تربیتی که احتمالاً خودتان هم حدسش را میزنید اصلاً عبارت از صحبت‌های شما با کودک یا تأثیر مستقیم روی او نیست. بلکه عبارت از سازمان خانواده شما، شخصیت و زندگی اجتماعی شما، سازمان زندگی کودک است. کار تربیتی قبل از هر چیز کار سازمان‌دهنده است. به این جهت در این امر هیچ چیز فاقد اهمیت نیست شما حق ندارید چیزی را بی اهمیت بنامید و آنرا فراموش کنید. این فکر که در زندگی خود یا زندگی فرزندان امر مهمی را انتخاب کنید و تمام توجه خود را بدان معطوف گردانید و همه چیز دیگر را دور بیندازید، اشتباه وحشتناکی است. در امر تربیت چیز بی اهمیت وجود ندارد. رویانی که شما به موی دخترتان میندید، این یا آن کلاه، یک اسباب بازی - تمام اینها اشیائی هستند که می‌توانند در زندگی کودک بیشترین اهمیت را دارا باشند. سازمان خوب در این است که کوچکترین جزئیات و پیش‌آمدها را از نظر دور ندارد. چیزهای بی اهمیت دائماً، هر روز، هر ساعت تأثیر می‌کند و زندگی از آنها تشکیل می‌شود: رهبری این زندگی، سازمان دادن آن حساس‌ترین وظایف شماست.

در گفتارهای آینده، ما، بعضی از روشهای تربیت در خانواده را با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار خواهیم داد. گفتگوی امروز ما پیش گفتار بود.

گفتار امروز را خلاصه می‌کنیم

باید در راه تربیت صحیح تلاش کرد تا بعد به تربیت مجدد پرداخت که به مراتب دشوارتر است.

باید به خاطر داشت که شما خانواده جدید، شوروی را رهبری می‌کنید.

حتی الامکان باید در راه ساختمان این خانواده مجاهدت کرد. باید هدف و برنامه دقیقی برای کار تربیتی در مقابل خود داشت.

باید همیشه پیاد داشت که کودک نه تنها شادی شماست، بلکه هموطن آینده‌ای است که مسئولیتش در مقابل کشور بر عهده شماست. باید قبل از همه، خود یک هموطن خوب بود و احساس یک هموطن را در خانواده هم بوجود آورد.

باید نسبت به رفتار شخصی خود بسیار سخت گیر بود.

نباید به هیچ نوع نسخه یا حقه‌ای امید بست. باید جدی، ساده و صمیمی

بود.

نباید به از دست دادن زیاد وقت تکیه کرد، باید رهبری کودک را دانست،

ولی نباید او را از زندگی دور کرد.

تربیت، مهم‌تر از همه عبارت است از سازمان بندی زندگی خانوادگی با در

نظر گرفتن دقیق مسایل کم اهمیت.

www.KetabFarsi.com

درباره نفوذ والدین

در گفتار پیش بحث ما در این باره بود که خانواده ما از بسیاری جهات با خانواده بورژوازی تفاوت دارد. و این تفاوت قبل از هر چیزی در کیفیت قدرت پدر و مادر است. والدین ما از طرف جامعه اختیار دارند که هموطن آینده ما را تربیت کنند، آنها در مقابل جامعه مسئولیت دارند. قدرت پدر و مادر و نفوذشان در فرزند بر این اصل مبتنی است.

با این همه پسندیده نیست که والدین در خانواده، در پیش روی فرزندان، قدرت پدری و مادری خود را دائماً با استناد به این اختیار اجتماعی به اثبات برسانند. تربیت فرزندان از سنین آغاز میشود که بطور کلی نمی توان هیچ دلیل منطقی و حقوق اجتماعی ارائه داد، ولی در عین حال مربی بدون نفوذ بی معنی است.

بالاخره خود مفهوم نفوذ، عبارت از این است که به هیچ دلیلی نیاز ندارد و به آن شایستگی بلا تردید و قدرت و ارزش بزرگترها اطلاق میشود که به اصطلاح با چشم کود کانه قابل رویت است.

والدین باید در چشم کودک این نفوذ را دارا باشند، اغلب اوقات چنین سوالی به گوش می رسد: وقتی کودک اطاعت نمی کند، چه باید کرد؟ خود همین «اطاعت نمی کند» نشانه آن است که پدر و مادر در چشم او نفوذ و اقتداری ندارند.

نفوذ و اقتدار والدین از کجا پیدا میشود و چگونه بوجود می آید. آندسته از پدران و مادرانی که فرزندان شان «اطاعت نمی کنند» گاهی گمان می کنند که نفوذ و اقتدار از طبیعت ناشی می شود و این استعداد خاصی است. وقتی استعداد نباشد، کاری نمی توان کرد، فقط باید به آنان که صاحب چنین استعدادی هستند، غبطه خورد. این پدران و مادران اشتباه می کنند. نفوذ و اقتدار را در هر خانواده ای میتوان بوجود آورد و حتی کاردشواری هم نیست.

متأسفانه والدینی پیدا میشوند که چنین نفوذی را بر شالوده های کاذب بنا می نهند. تلاششان این است که فرزندان شان به حرفهایشان گوش کنند، هدفشان همین است. ولی در واقع این خطاست. نفوذ و اطاعت نمیتواند هدف باشد. هدف می تواند تنها یک چیز و آن هم تربیت صحیح باشد. تنها در راه این یک هدف باید تلاش کرد. اطاعت کودکان ممکن است فقط یکی از راههای نیل به این هدف باشد. پدران و مادرانی که درباره هدفهای واقعی تربیت نمی اندیشند، در واقع در راه اطاعت، بخاطر نفس اطاعت می کوشند. هر گاه فرزندان مطیع باشند، والدین از زندگی آرامی برخوردارند، و خود همین آرامش هدف آنها واقع می شود. در واقع همواره نتیجه این می شود که نه آرامش مدت زیادی دوام پیدا میکند، نه اطاعت. نفوذ و اقتداری که بر شالوده های دروغین بنا شده باشد، فقط برای مدت بسیار کوتاهی کمک خواهد کرد، دیری نمی گذرد که همه چیز از بین میرود و نه نفوذ و اقتداری باقی می ماند و نه اطاعتی. گاهی از اوقات پدران و مادران در راه اطاعت مجاهدت میکنند، ولی هدفهای دیگر تربیت را مورد توجه قرار نمی دهند؛ در واقع آنها فرزندان مطیع، اما سست اراده بار می آورند.

چنین نفوذ کاذبی انواع زیادی دارد؛ در اینجا ما، ده نوع نفوذ را تا حدودی به تفصیل مورد بررسی قرار خواهیم داد. امیدواریم که بعد از یک چنین بررسی، آسان تر بتوان مشخص کرد که چه نفوذی باید واقعی باشد. شروع می کنیم.

نفوذ ناشی از سرکوبی - این نوع نفوذ گرچه از مضرترین انواع نفوذها نیست، ولی از وحشتناک ترین آنهاست. بیش از همه پدران دارای چنین نفوذی هستند. هرگاه پدری در خانه دائماً غرولند کند، همیشه عصبانی شود، سر هر چیز جزئی با صدای بلند دشنام دهد، وقت و بیوقت به چوب یا کمر بند متوسل شود، جواب هر

سوالی را با خشونت بدهد، هر گناه کودک را با تنبیه یادآوری کند، آنگاه این نفوذ، نفوذ ناشی از سرکوبی است. پدر با این ارباب همه خانواده: نه فقط فرزندان را بلکه مادر را هم در وحشت نگه میدارد، این کار نه فقط از نظر ایجاد ترس در کودکان بلکه از این نظر زیان‌آور است که مادر را به موجود بی‌خاصیتی تبدیل میکند که تنها می‌تواند خدمتکار باشد. لازم به اثبات نیست که این نفوذ چقدر زیان‌آور است. این شیوه چیزی را پرورش نمی‌دهد، فقط به فرزندان می‌آموزد که بیش از پیش از پای وحشتناک خود دوری جویند. این کار موجب میشود که کودک دروغگو و بزدل بار بیاید و در عین حال بیرحمی در او رشد یابد. از کودکان زجر دیده ویی اداره، یا مردانی رقت‌انگیز و بدرد نخور بار می‌آیند، یا قلدرانی که در تمام طول عمر خود از سرکوبی دوران کودکی انتقام می‌کشند. این وحشیانه‌ترین نوع نفوذ را فقط پدران و مادرانی اعمال میکنند که بونی از فرهنگ نبرده باشند. خوشبختانه در این اواخر این نوع نفوذ در حال نابودی است.

نفوذ ناشی از دوری - پدران و مادرانی پیدا میشوند که جداً معتقدند: برای آنکه فرزندان اطاعت کنند، باید کمتر با آنان صحبت کرد خود را از آنها دور نگه داشت و گاهی فقط به صورت یک رئیس سخن گفت. مخصوصاً بعضی از خانواده‌های روشنفکر قدیمی به این نوع نفوذ علاقه‌مندند. در اینجا غالب اوقات، پدر اطاق کار جداگانه در اختیار دارد که از آنجا گاهی بسان یک کشیش بزرگ جلوه می‌کند. تنها غذا می‌خورد، تنها تفریح میکند: حتی دستوراتی را که در صلاحیت اوست، از طریق مادر به خانواده می‌رساند. مادرانی هم پیدا میشوند که: زندگی خاص خود، منافع خاص خود، و افکار خاص خود دارند و کودکان به دست مادر بزرگها و خدمتکاران سپرده می‌شوند.

لازم به گفتن نیست که چنین نفوذی هیچ نفعی دربر ندارد و چنین خانواده‌ای را نمی‌توان یک خانواده شوروی نامید.

نفوذ ناشی از خودستایی - این نفوذ شکل خاصی از نفوذ ناشی از دوری است، ولی شاید زیان‌آورتر از آن باشد. هر هموطن ما وظیفه‌ای خاص خود دارد. اما بعضیها چنین می‌پندارند که آنها شایسته‌ترین و مهمترین افراد هستند و این اهمیت را در هر قدم به رخ سایرین می‌کشند و به فرزندان خودشان هم نشان می‌دهند در خانه

آنها حتی بیشتر از سرکار، باد می کنند و ابرو درهم میکشند. آنها فقط به این منظور این کار را میکنند تا درباره شایستگی خود حرف بزنند، رفتارشان نسبت به سایر مردم تکبرآمیز است.

اغلب اتفاق می افتد که پدران در اعمال این نفوذ شکست می خورند و فرزندان شروع به خودستایی میکنند. آنها هم جلورفقا جز با کلمات خود ستایانه صحبت نمیکنند و در هر قدم تکرار می کنند: پاپام رئیس است، پاپام نویسنده است، پاپام فرمانده است، پاپام شخص مشهوری است. در این محیط پرنخوت، پاپای مهم هرگز نمی تواند بفهمد که فرزندانش کجا میروند و او چه کسانی را تربیت می کند. مادرانی هم دیده می شوند که چنین نفوذی را اعمال میکنند: لباس مخصوص، آشنائی مهم، مسافرت به استراحتگاه — همه اینها موجب میشود که آنها پایه ای برای خودستائی پیدا کنند و از فرزندان خود و سایر مردم جدا بمانند.

نفوذ ناشی از خرده گیری — در این مورد پدر و مادر توجه بیشتری به فرزندان خود نشان میدهند، بیشتر کار میکنند، اما مثل بوروکراتها کار میکنند. آنها معتقدند که فرزندانشان باید تمام حرفهای پدر و مادر را با حوصله گوش کنند که حرفهایشان جزو مقدسات است. آنها با لحن سردی دستور میدهند و به محض آنکه دستور داده شد، بلافاصله بصورت قانون در می آید. چنین پدران و مادرانی بیش از همه میترسند که مبدا بچه ها فکر کنند که پاپا اشتباه میکند و آدمی جدی نیست. هرگاه چنین پدری بگوید: «فردا باران خواهد آمد، نمی شود به گردش رفت» اگر فردا هوا هم خوب باشد، باز هم باید تصور کرد که نمی شود به گردش رفت. فیلمی موردپسند پاپا واقع نمی شود، او بطور کلی بچه ها را از رفتن به سینما، از جمله از تماشای فیلم خوب، منع می کند. پاپا بچه را مجازات می کند، بعد معلوم می شود که بچه آنطور که اول بنظر میرسید مقصر نیست، پاپا بهیچوجه مجازات خود را تغییر نمی دهد: حالا که گفتم، باید همینطور باشد. چنین پدری هر روز بقدر کافی برای خود کار درست میکند. او در هر حرکت بچه نقض نظم و قانون می بیند و با قوانین و دستورات جدید او را بستوه می آورد. زندگی بچه، تمایلات و رشدش در کنار چنین پدری نامحسوس است. پدر جز ریاست بوروکراتیک خود در خانواده چیزی نمی بیند.

نفوذ ناشی از بند و اندرز — در این مورد پدر و مادر با اندرزها و صحبتهای

پندآمیز واقعا جان بچه را به لبش می آورند. آنها بجای آنکه چند کلمه، حتی بشوخی، با بچه حرف بزنند، او را در مقابل خود می نشانند و سخنان کسالت آور و نفرت انگیز را شروع میکنند. چنین پدر و مادری مطمئنند که حکمت بزرگ تربیتی در اندر زها نهفته است. در چنین خانواده ای کمتر نشاط و لبخند به چشم میخورد. پدر و مادر با تمام قوا تلاش میکنند که خیرخواهی خود را نشان داده و در چشم کودکان مصون از اشتباه جلوه کنند. اما آنها فراموش می کنند که بچه آدم بزرگ نیست، بچه زندگی خاص خود دارد که باید آن را گرمی داشت. زندگی کودک احساساتی تر، پرشورتر از زندگی آدم بزرگ است، او کمتر از بزرگترها میتواند به قضاوت پردازد. عادت تفکر بتدریج و تا حدی بکندی در او پیدا میشود، ولی قلمبه گونیهای پدر و مادر، وزوز و پرگونیهای دائمیشان تقریباً بدون تأثیر از ضمیر کودکان میگذرد. پند و اندرز والدین هیچگونه تأثیری در فرزندان ندارد.

نفوذ ناشی از عشق - در کشور ما این نفوذ شایع ترین نفوذهای کاذب است. بسیاری از پدران و مادران اعتقاد دارند: برای آنکه بچه ها مطیع باشند، باید پدر و مادر آنها را دوست داشته باشند و برای آنکه شایسته این عشق باشند، پدر و مادر باید در هر قدم عشق خود را به آنها نشان دهند. کلمات محبت آمیز، بوسه های بی پایان، نوازش، احترام بیش از اندازه نثار آنان کنند، هرگاه کودک حرفشان را گوش نکند، فوراً از او میپرسند: «یعنی تو پاپا را دوست نداری؟» پدر و مادر بچه حسودانه حالت چشمان بچه را تعقیب میکنند و تقاضای علاقه و محبت دارند. اغلب مادر جلو بچه ها برای آشنایان نقل میکند «او فوق العاده من و پاپا را دوست دارد، او چه بچه با محبتی است...»

چنین خانواده ای چنان در دریای رقت قلب و احساسات لطیف غرق میشوند که چیز دیگری را تشخیص نمی دهد. بسیاری از جزئیات با اهمیت تربیت خانوادگی مورد توجه این والدین قرار نمی گیرد. کودک همه چیز را باید به خاطر علاقه به پدر و مادر انجام بدهد.

در این راه خطرات زیادی کمین کرده است. در اینجا خودخواهی خانوادگی نشوونما می کند. مسلم است که کودکان ظرفیت چنین علاقه ای را ندارند. آنها خیلی زود متوجه میشوند که به هر ترتیب می توان پاپا و ماما را اغفال

کرد، فقط باید این کار را با کلماتی محبت آمیز انجام داد. پاپا و مامان را حتی میتوان به وحشت انداخت، فقط کافی است جبین درهم کشید و نشان داد که علاقه رو بپایان است، کودک از همان سنین پائین کم کم درمی یابد که میتوان مردم را از سر خود وا کرد. او چون نمیتواند سایر مردم را همانقدر دوست داشته باشد، آنوقت بدون کمترین علاقه با حسابگری سرد و وقیحانه ای آنها را از سر خود وامیکند. گاهی اتفاق می افتد که عشق به پدر و مادر، مدت زیادی حفظ میشود، اما کودک سایر مردم را بیگانه و غریبه میپندارد نسبت به آنان همدردی و رفاقت احساس نمیکند.

این یکی از انواع بسیار خطرناک نفوذهاست. این امر خودخواهی غیر صمیمانه و کاذب را پرورش می دهد. و اغلب اوقات اولین قربانیان چنین خودخواهیها خود پدر و مادر هستند.

نفوذ ناشی از مهربانی - این سبکسراانه ترین انواع نفوذهاست. در این مورد اطاعت کودکان نیز از راه عشق کودکان بوجود می آید، اما این عشق با بوسه ها و ابراز احساسات بوجود نمی آید، بلکه با گذشت و نرمی و مهربانی پدر و مادر حاصل میشود. پاپا یا مامان بصورت فرشته ای مهربان در مقابل کودک ظاهر می شوند. آنها همه چیز را حل میکنند، از هیچ چیز تاسف نمی خورند، خست بخرج نمیدهند و پدر و مادری بسیار خوب هستند. آنها از هر برخوردی میترسند، آرامش خانوادگی را ترجیح میدهند، حاضرند همه چیز را فدا کنند، فقط بشرط آنکه همه چیز بخوشی بگذرد. در چنین خانواده ای فرزندان خیلی زود به پدر و مادر فرمان می دهند، عدم مقاومت پدر و مادر میدان بسیار وسیعی در مقابل تمایلات و هوسها و خواسته های کودک می سازد. گاهی پدر و مادر به خود اجازه میدهند که کمی مخالفت کنند، اما دیگر دیر است، دیگر تجربه زیان آور در خانواده پا گرفته است.

نفوذ ناشی از دوستی - اغلب اوقات، قبل از تولد کودک پدر و مادر پیمان می بندند که: فرزندان ما دوستان ما خواهند بود. البته، بطور کلی این خوب است. پسر و پسر، مادر و دختر میتوانند دوستان یکدیگر باشند و باید هم دوست باشند، ولی با این همه پدر و مادر اعضای ارشد جمع خانوادگی باقی می مانند و کودکان هم افرادی که باید تربیت شوند. هرگاه دوستی به منتهای حد برسد، تربیت یا قطع

می شود یا جریان مخالفی را آغاز میکند. فرزندان شروع به تربیت پدر و مادر می کنند. چنین خانواده‌هایی اغلب در میان روشنفکران پیدا می شوند. در این خانواده‌ها فرزندان والدین را پوتکا Putka یا ماروسکا maruska می نامند، آنها را دست می اندازند، حرفشان را با خشونت قطع می کنند، در هر قدم به آنان پند می دهند، دیگر نمی توان از اطاعت سخنی به میان آورد. ولی در این خانواده‌ها دوستی هم وجود ندارد، زیرا هیچ نوع دوستی بدون احترام متقابل امکان پذیر نیست.

نفوذ ناشی از نظم — غیر اخلاقی ترین انواع نفوذها موقعی است که اطاعت فقط با هدایا و وعده‌ها خریداری شود. والدین بدون احساس شرم چنین می گویند: اگر مطیع باشی، برایت اسب کوچولو می خرم. اگر حرف شنوباشی، با هم به سیرک می رویم.

البته ممکن است دادن جایزه یا چیزی شبیه پاداش در خانواده معمول باشد، اما در هیچ مورد نباید فرزندان را به خاطر اطاعت، به خاطر رفتار خوب نسبت به والدین، پاداش داد. ممکن است به خاطر تحصیل خوب، به خاطر انجام کاری واقعا دشوار به بچه پاداش داد، ولی در این مورد هم هرگز نباید از قبل میزانش را مشخص کرد و با وعده‌های اغفال کننده فرزندان را در کار مدرسه یا در کار دیگر به شتاب واداشت.

ما چند نوع نفوذ کاذب را بررسی کرده‌ایم. علاوه بر آنها، باز هم انواع دیگری وجود دارد. نفوذ ناشی از بشاشت، نفوذ ناشی از فضل، نفوذ ناشی از «رک گونی» نفوذ ناشی از زیبایی اما اغلب هم اتفاق می افتد که پدر و مادر بطور کلی به فکر هیچ نوع نفوذی نیستند و هر طور پیش بیاید زندگی میکنند و به نحوی در تربیت کودکان تعلق می ورزند. امروز پدری میفرد و بر سر یک چیز کوچک بچه را تنبیه میکند، فردا نسبت به او ابراز علاقه میکند پس فردا چیزی به عنوان رشوه به او قول می دهد، ولی روز بعد مجدداً او را تنبیه می کند و از این بدتر او را به خاطر تمام کارهای خوب خود مورد سرزنش قرار می دهد. چنین پدر و مادری همیشه مثل گربه‌های دیوانه، بیقراری میکنند و کارهای خود را با عجز و عدم درک کامل انجام می دهند. گاهی هم اتفاق می افتد که پدر از یک نفوذ پیروی میکند و مادر از نوع دیگر. در چنین مواردی، فرزندان باید قبل از هر چیز یک دیپلمات باشند و بین پاپا و

مامان مانور کنند بالاخره، مواردی هم هست که پدر و مادر خلاصه توجهی بفرزندان خود ندارند و تنها به فکر آرامش خود هستند.

در خانواده ما نفوذ واقعی پدر و مادر باید بر چه مبنا باشد؟

شالوده نفوذ والدین تنها می تواند در زندگی و کار آنها در شخصیت واقعی و رفتار آنها باشد. خانواده امر بزرگ و پرمسئولیتی است. پدران و مادران این امر را رهبری میکنند و مسئولیت آنها در برابر اجتماع، سعادت خودشان و زندگی فرزندانشان بر عهده دارند. هرگاه پدر و مادر این کار را شرافتمندانه و عاقلانه انجام دهند، هدفهای مهم و دل انگیزی در مقابل خود داشته باشند و خود همیشه از اعمال و رفتار خود آگاهی کامل داشته باشند، این بدان معنی است که آنها از نفوذ پدری و مادر برخوردارند و نیازی نیست که در جستجوی مبنای دیگر باشند، بویژه لزومی ندارد که چیزی مصنوعی را ابداع کنند.

همینکه بچه ها شروع به رشد میکنند، همیشه علاقه مندند که بدانند والدینشان کجا کار میکنند و موقعیت اجتماعیشان چگونه است. آنها هر چه زودتر باید بدانند که والدینشان چگونه زندگی میکنند، به چه چیزهایی علاقه مندند و با چه کسانی دمخورند. کار پدر یا مادر به مشابه کاری جدی و درخور احترام در برابر فرزند ظاهر شود. خدمات پدر و مادر باید قبل از هر چیز بصورت خدماتی برای اجتماع در چشم فرزندان جلوه کند که واجد ارزش واقعی باشد، نه فقط ظاهری. هرگاه فرزندان بتوانند این خدمات را نه بشکل مجزا، بلکه در زمینه دست آوردهای کشورمان ببینند، بسیار حائز اهمیت است، فرزندان ما باید غرور پسندیده داشته باشند، نه خودستایانه ولی در عین حال لازم است که فرزندان ما تنها به پدر و مادر خود نبالند، نام مشاهیر و وطنمان را بدانند و پدر و مادر به عنوان همکاران این گروه کثیر در تصورشان مجسم گردد.

ضمناً همیشه باید یادآوری کرد که هر فعالیت انسانی شدت و ارزش خاص خود را دارد. پدر و مادر بهیچوجه نباید در مقابل فرزندان خود بصورت بزرگترین افراد حوزه خود یا نوابغی کم نظیر معرفی شوند. کودکان باید خدمات اشخاص دیگر و بطور حتم خدمات نزدیکترین رفقای پدر و مادر را ببینند. نفوذ واقعی پدر و مادر تنها موقعی به اوج واقعی خود میرسد که این نفوذ نفوذ آدم تازه به دوران رسیده، یا خودستا نبوده

بلکه نفوذ عضو جمع باشد. هرگاه موفق شوید که پسرستان را به نحوی تربیت کنید که او از تمام کارخانه ای که پدرش در آن کار میکند، بخود بیابد و از موفقیت‌های این کارخانه خوشحال گردد، در این حال شما او را درست تربیت کرده‌اید.

اما پدر و مادر نباید فقط در جبهه محدود جمع خود، شخصیتی به حساب آیند. زندگی ما، جامعه سوسیالیستی است. پدر و مادر باید در چشم فرزندان خود به صورت سازندگان این زندگی جلوه کنند. حوادث زندگی بین المللی، دست آوردهای فرهنگی همه باید در افکار و احساسات و تلاشهای پدر منعکس گردد. تنها آن پدران و مادرانی که زندگی کاملی دارند یعنی هموطنان ما، در فرزندان خود نفوذ واقعی دارند. ضمناً خواهش میکنم تصور نکنید که شما باید «ساختگی» یک چنین زندگی ای داشته باشید تا فرزندانتان آن را ببینند و با خصوصیات خود آن را متحیر سازید. این روش نادرستی است. شما در واقع باید صمیمانه یک چنین زندگی ای داشته باشید شما نباید سعی کنید که دائماً آنرا در برابر فرزندانتان به نمایش بگذارید. مطمئن باشید که آنها خودشان آنچه را که لازم است: خواهند دید.

ولی شما فقط یک هموطن نیستید، بلکه پدر هم هستید وظیفه پدری شما باید حتی المقدور بهتر انجام شود و اساس نفوذ شما هم در همین است. قبل از هر چیز باید بدانید که فرزندتان چگونه زندگی می کند، به چه چیز ابراز علاقه میکند، چه چیز را دوست دارد و چه را دوست ندارد، چه میخواهد و چه نمیخواهد - شما باید بدانید که او با چه کسی دوست است، همبازی او کیست و چه بازی میکند، چه میخواند، تلقی اش از آنچه خوانده است چیست. وقتی در مدرسه تحصیل میکند، شما باید بدانید که رفتارش نسبت به همدرسان و معلمانش چگونه است، اشکالات چیست، رفتارش در کلاس چگونه است. باید همیشه از تمام مسایل و اشکالات فرزندانتان از همان سنین پائین آگاهی داشته باشید. نباید غافلگیرانه با وقایع ناگوار مصادف شوید، بلکه باید از پیش آنها را حدس بزنید و جلوش را بگیرید.

باید از تمام این مسایل اطلاع داشت، اما این اصلاً بدان معنی نیست که پسرستان را با سنوال و جوابهای دائمی و نفرت آور، با جاسوسی بی اهمیت و آزار دهنده تعقیب کنید، از همان ابتدا باید طوری رفتار کنید که بچه‌ها خودشان کارهایشان را برایتان تعریف کنند، به این کار تمایل داشته باشند و به دانستن شما ابراز علاقه

کنند. گاهی باید رفقای پسران را به خانه خود دعوت کنید، حتی چیزی به آنها بدهید. گاهی خودتان باید به خانواده رفقای فرزندان سر بزنید. باید در اولین فرصت با خانواده آنها آشنا شوید.

همه این کارها وقت زیادی لازم ندارد، بوی این کار فقط باید به بچه‌ها و زندگیشان توجه داشت.

هرگاه شما چنین آگاهی و توجهی داشته باشید، فرزندان آن را نادیده نخواهند گرفت. کودکان چنین آگاهی‌ای را دوست می‌دارند و به خاطر آن برای پدر و مادر احترام بنا می‌شوند.

نفوذ ناشی از آگاهی باید به نفوذ ناشی از کمک منجر شود. در زندگی هر کودک موارد زیادی پیش می‌آید که او نمی‌داند چه باید بکند و احتیاج به مشورت و کمک دارد. شاید او تقاضای کمک از شما نکند، برای این که این کار را نمی‌داند. شما خودتان باید بیارین بشابید.

اغلب اوقات می‌توان در پید و اندرز مستقیم، در شوخی، گاهی در سفارش و گاهی حتی در فرمان، این یاری را به او داد. هرگاه از زندگی فرزندان رنجور باشید، خودتان بهترین روش را پیدا خواهید کرد. گاهی انفاق می‌افتد که باید به طریق خاصی این کمک را ابراز داشت. گاهی باید در بازی کودکان شرکت جست یا با رفقای آنها آشنا شد یا به مدرسه رفت و با معلم صحبت کرد. هرگاه در خانواده‌ای چند کودک باشد، که خود سعادت بزرگترین و فایده‌است، برادران و خواهران بزرگتر می‌توانند به کار چنین کمکی جلب شوند.

یاری والدین نباید مزاحم و نفرت‌آور و خسته‌کننده باشد. در بعضی از موارد باید به کودک امان داد که خودش مشکانش را حل کند. او باید عادت کند که بر موانع فائق آید و مسایل پیچیده‌تر را حل کند. ولی همیشه باید دید که کودک چگونه این عمل را انجام می‌دهد، نباید گذاشت که او سردرگم شود و مایوس گردد. گاهی حتی لازم است که کودک آگاهی و توجه و اعتقاد شما را به قدرتش ببیند.

نفوذ ناشی از کمک، رهبری محتاطانه و دقیق، به خوبی با نفوذ ناشی از معرفت تکمیل می‌شود. کودک حضور شما را در کنار خود، توجه منطقی شما را درباره خود و مواظبت شما را احساس خواهد کرد، ولی در عین حال میداند که شما چیزی

از او می‌خواهید و تصمیم هم ندارید که همه چیز را برایش انجام بدهید و مسئولیت را از گردنش بردارید.

خط مشی ناشی از مسئولیت، خط مشی عمده بعدی نفوذ پدر و مادر است. در هیچ موردی کودک نباید فکر کند که رهبری خانواده و خود او، لذت و سرگرمی شماست.

او باید بداند که شما نه تنها مسئولیت خود، بلکه مسئولیت او را هم در مقابل جامعه ما بر عهده دارید. باید بدون ترس، آشکارا و جدی به پسر یا دختر گفت که آنها تحت تعلیم هستند، باید هنوز چیزهای زیادی یاد بگیرند. باید هموطنان و آدمهای خوبی بار بیایند و پدر و مادر در نبل به این هدف مسئول هستند و از آن هراسی ندارند. در خط مشی ناشی از مسئولیت نه تنها اصول کمک، بلکه اصول تقاضا هم نهفته است. در بعضی موارد این تقاضا باید به خشن‌ترین وجهی ابراز شود و اجازه اعتراض داده نشود. ضمناً باید گفت که چنین تقاضایی فقط در صورتی میتواند بطرز مفیدی صورت گیرد که نفوذ ناشی از مسئولیت در تصور کودک نقش بسته باشد. کودک حتی در سنین خیلی پائین باید احساس کند که او و پدر و مادرش در جزیره غیرمسکونی زندگی نمی‌کنند.

به گفتارمان پایان میدهیم و آنچه گفته شد خلاصه میکنیم.

در خانواده نفوذ ضرورت دارد.

باید میان نفوذ واقعی و نفوذ کاذبی که مصنوعاً برقرار شده و تلاش برقرار کردن اطاعت به هر وسیله باشد، فرق گذاشت.

نفوذ واقعی بر فعالیت اجتماعی شما، احساس شما، دانش شما از زندگی کودک، کمک به او و مسئولیت تربیت او، مبتنی است.

www.KetabFarsi.com

□□□□ انضباط

کلمه «انضباط» چند مفهوم دارد. عده‌ای انضباط را مجموعه‌ای از قواعد رفتار می‌دانند. عده دیگر انضباط را عادات شکل گرفته و تربیت شده انسان می‌نامند. دسته سوم در انضباط فقط فرمانبرداری می‌بینند. تمام این نظریات مستقل، کم و بیش به واقعیت نزدیکند. اما برای کار صحیح یک مربی باید تصور دقیق‌تری از خود مفهوم «انضباط» داشت.

اغلب کسی را که از نظر اطاعت ممتاز باشد، آدم با انضباط می‌نامند. مسلماً در اکثر قریب به اتفاق موارد از هر کس می‌خواهند که فرامین و دستورات اشخاص و ارگانهای بالا را سریع و دقیق انجام دهد، با این همه در جامعه ما، این به اصطلاح اطاعت، نشانه کاملاً ناقص شخص با انضباط است — تنها اطاعت نمی‌تواند ما را اقناع کند، مخصوصاً آن اطاعت کورکورانه‌ای که معمولاً در مدارس قدیمی قبل از انقلاب از انسان طلب می‌کردند.

ما از هموطن خود انضباطی به مراتب پیچیده‌تر طلب می‌کنیم. ما می‌خواهیم که او نه تنها بداند که برای چه و چرا باید این یا آن فرمان را اجرا کند، بلکه خودش هم فعالانه بکوشد تا حتی المقدور آنرا بهتر انجام دهد. تازه این هم کافی نیست. ما از هموطنمان می‌خواهیم که در هر لحظه از زندگیش، بدون آنکه منتظر دستورات یا فرامینی باشد، آماده انجام وظیفه باشد و نیروی اراده مبتکر و

اخلاقی داشته باشد. بنابراین ما انتظار داریم که او فقط کاری انجام بدهد که واقعاً برای اجتماع و کشورمان لازم و مفید باشد و این کار را در مقابل هیچ نوع مشکل و مانعی متوقف نکند. برعکس، ما از انسان شوروی این کاردانی را طلب می‌کنیم که از رفتار و اعمالی که فقط برای خودش نافع و لذتبخش است ولی برای سایر مردم یا تمام اجتماع زیان‌آور، پرهیز کند. علاوه بر آن، ما همیشه از هموطنمان می‌خواهیم که خود را هرگز به دانه تنگ کار و قسمت و دستگاه خود و خانواده خویش محدود نکند، بلکه می‌خواهیم کار مردم اطراف، زندگی و رفتارشان را ببیند، بتواند نه در حرف بلکه در عمل هم به یاریشان بشتابد، حتی در صورت لزوم بخشی از آسایش خود را در این راه فدا کند. ولی در مقابل دشمنان مشترکمان، ما از هر فرد می‌خواهیم که علی‌رغم هرگونه پیش‌آمد یا خطری دانما هوشیار باشد و مصممانه مقاومت ورزد.

خلاصه، در جامعه ما، ما حق داریم فقط آدمی را با انضباط بنامیم که همیشه در هر موقع بتواند رفتاری درست، سودمندترین آنرا به حال اجتماع، انتخاب کند و در خود این ورزیدگی را بیاید که این کردار را، علی‌رغم هرگونه مشکل یا پیش‌آمدی ادامه دهد.

بخودی خود واضح است که چنین انسانی را تنها نباید به کمک یک نوع انضباط یعنی تمرین اطاعت، تربیت کرد. هموطن با انضباط ما فقط می‌تواند به کمک تمام وجوه تأثیرات صحیح، تربیت شود، که در میان آنها: تربیت وسیع سیاسی، آموزش عمومی، کتاب، روزنامه، کار، کاراجتماعی و حتی آنهایی که بظاهر مسایل درجه دوم هستند، مثل بازی، سرگرمی و استراحت، بارزترین مکان را اشغال می‌کنند. تنها با اعمال مشترک تمام این نفوذهای می‌توان فردی را به درستی تربیت کرد، تنها در نتیجه چنین تربیتی می‌توان یک هموطن واقعاً با انضباط جامعه سوسیالیستی پرورش داد.

ما مخصوصاً به پدران و مادران توصیه می‌کنیم که این امر مهم را از یاد نبرند: انضباط نه با معیارهای «انضباطی» مجزا، بلکه با تمام سیستم تربیت، با تمام شرایط زندگی و با تمام نفوذهایی که فرزندان در معرضشان قرار می‌گیرند، بوجود می‌آید. چنین درکی از انضباط متضمن علت، روش یا وسیله تربیت صحیح نیست، بلکه متضمن نتیجه آن است. انضباط صحیح آن سرانجام نیکوئی است که مربی باید

با تمام قوا و به کمک تمام وسایلی که در اختیار دارد، در راهش تلاش کند. بنابراین، هر پدر و مادری باید بداند که با دادن کتاب به پسر یا دخترش برای مطالعه یا آشنا کردن او با رفیق جدید یا بحث با او دربارهٔ موقعیت بین‌المللی و کارهای کارخانه خود یا موفقیت‌های استاخانوویستی خویش، ضمناً در راه هدفهای کم و بیش انضباطی مجاهدت می‌کنند.

بدین ترتیب، ما از انضباط، نتیجه کلی و وسیع تمام کار تربیتی را درک می‌کنیم. بخش محدودتری هم از کار تربیتی وجود دارد که بیش از همه به پرورش انضباط نزدیک است. و غالباً با انضباط اشتباه می‌شود؛ این نظم است، هرگاه انضباط نتیجه تمام کار تربیتی باشد، آنوقت نظم فقط وسیله، فقط طرز تربیت است. تفاوت نظم و انضباط — تفاوت مهمی است. پدر و مادر باید آنرا خوب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند. مثلاً، انضباط یکی از آن پدیده‌هایی است که ما همیشه در پی کمال آن هستیم. ما همیشه مایلیم که در خانواده‌ها، در کارها، شدیدترین و بهترین انضباط برقرار باشد. غیر از این هم نمی‌تواند باشد؛ انضباط، نتیجه است و در هر کار ما عادت کرده‌ایم که در راه بهترین نتایج تلاش کنیم. مشکل بتوان انسانی را مجسم کرد که بگوید: «انضباط ما چندان تعریفی ندارد، ولی ما بهتر از این لازم نداریم...»

چنین آدمی، یا احمق است یا دشمن واقعی. هر انسان عادی باید در راه عالی‌ترین انضباط یعنی در راه بهترین نتیجه، تلاش کند. نظم، اصلاً چیز دیگری است. همانطور که قبلاً گفته‌ایم نظم وسیله است و ما بطور کلی می‌دانیم که هر وسیله‌ای در هر زمینه زندگی که می‌خواهد باشد، تنها موقعی به کار می‌رود که با هدف تطبیق داشته و بجا باشد. بنابراین ما می‌توانیم بهترین انضباط را پیش خود مجسم کنیم و همیشه در راهش بکوشیم. اما نباید یک نظم ایده‌آل و بهتر از همه را پیش خود مجسم کرد در موردی یک نظم مناسب‌ترین نظم‌هاست و در مورد دیگر، نظم دیگر.

نظم خانوادگی نمی‌تواند و نباید هم، در شرایط گوناگون یکسان باشد. سن کودکان، استعداد، محیط اطراف، همسایگان، بزرگی آپارتمان، راحتی آن، راه مدرسه، جنب و جوش خیابانها و بسیاری از شرایط دیگر، خصوصیت نظم را مشخص

می کند و تغییر می دهد. خانواده بزرگی که کودکان زیادی دارد، باید یک نظم داشته باشد و خانواده ای که یک کودک دارد، نظم کاملاً دیگر. نظم که برای بچه های کوچک مفید است، هرگاه برای بچه های بزرگتر بکار رود، ممکن است بسیار زیان آور باشد. نظم خاص دختر بچه ها، خاصه در سنین بالا، درست واجد همین تمایز است.

بدین ترتیب، نظم را نباید چیز دائمی و تغییر ناپذیر دانست. بعضی از خانواده ها اغلب مرتکب چنین اشتباهی می شوند، مقدس وار به شفاعتشی نظم که یکبار اتخاذ شده اعتقاد پیدا می کنند و آن را به زیان خود و فرزندان خود حفظ می کنند. چنین نظم لایتغیری بزودی به وسیله بیرونی، تبدیل خواهد شد که نمی تواند مفید فایده ای باشد، بلکه فقط زیان می رساند. نظم بنا به خصوصیت خود نمی تواند دائمی باشد، برای اینکه فقط وسیله تربیت است. هر تربیتی هدفهای معینی را تعقیب می کند، بعلاوه این هدفها همواره تغییر می یابند و پیچیده تر می شوند. مثلاً، در اوان طفولیت، والدین با امری جدی یعنی عادت دادن اطفال به نظافت، روبرو هستند. پدر و مادر ضمن تلاش در راه این هدف، نظم خاصی برای کودکان برقرار می کنند که عبارت است از: شستشو، استفاده از وان، دوش یا حمام، اصول نظافت، حفظ نظافت اطاف و تختخواب و میز. چنین نظمی دائماً باید مورد حمایت قرار گیرد. پدر و مادر هرگز نباید آنرا فراموش کنند، باید مراقب اجرای آن باشند و در مواقعی که کودکان شخصاً قادر به انجام کاری نیستند به آنها یاری دهند و از آنان کار با کیفیت طلب کنند. هرگاه این نظم بنحو مطلوبی سازمان یابد، نفع فراوانی بیار می آورد و سرانجام وقتی فرا می رسد که کودکان به نظافت عادت می کنند و خود کودک دیگر نمی تواند با دستهای کثیف پشت میز بنشیند. یعنی آنوقت می توان گفت که به هدف خود رسیده ایم. در این موقع نظم که برای رسیدن به این هدف ضرور بود، ثمربخشی خود را از دست می دهد. البته این اصلاً بدان معنی نیست که می توان در عرض یک روز آنرا لغو کرد. باید بتدریج نظم دیگری جای این نظم را بگیرد که هدفش تقویت عادت بوجود آمده در امر نظافت باشد، اما هنگامی که این عادت تقویت شد، هدف دیگری در برابر والدین قد علم می کند که پیچیده تر و با اهمیت تر است. در این موقع اگر والدین باز هم فقط خود را به نظافت مشغول دارند،

نه تنها انرژی خود را بیهوده تلف می کنند، بلکه این کار اتلاف زیان آوری است: بدین ترتیب آدمهای وسواسی بی عاطفه‌ای تربیت می شوند که جز عادت به نظافت چیز دیگری در وجود خود ندارند و گاهی فقط بشرطی حاضر به انجام کاری می شوند که دستهایشان آلوده نشود.

در این مثال نظافت، مشاهده می کنیم که صحت نظم، پدیده‌ای موقتی و گذراست و این امر برای هر وسیله دیگری پیش می آید و نظم هر وسیله‌ای است. بنابراین، نباید نظم به پدر و مادر توصیه شود. نظمهای زیادی وجود دارد و در این شرایط باید یکی از مناسبترین آنها را انتخاب کرد. علی‌رغم چنین نظمهای گوناگون و امکان‌پذیر.

با این همه باید گفت که در خانواده ما نظم باید همیشه ویژگی‌هایی داشته باشد که در هر موقعیتی لازم‌الاجرا باشد. در این گفتار ما باید خصایص مشترک را هم روشن کنیم.

نخستین مطلبی که ما توجه پدر و مادر را بدان جلب می کنیم، این است: هر نظمی که شما برای خانواده خود انتخاب می کنید، باید قبل از هر چیز مناسب باشد. هر روشی را نباید به این علت در خانواده اجرا کرد که دیگری آنرا در خانواده خود برقرار کرده یا با آن زندگی مطبوع‌تر است، بلکه منحصراً به این علت باید اجرا کرد که آن برای نیل به هدف عاقلانه شما ضروریست. شما هم به این هدف آگاهید و در اکثر قریب به اتفاق موارد کودکان هم باید بدان آگاه باشند. در تمام موارد، چه در چشم شما، چه در چشم کودکان نظم باید خصوصیت یک اصل منطقی را داشته باشد. هرگاه بخواهید که کودکان در ساعت معینی برای ناهار جمع شوند و با دیگران سر میز بنشینند، آنوقت کودکان باید بدانند که چنین نظمی برای آن ضرورت دارد که کار مادر یا خدمتکار را تسهیل می کند و نیز به خاطر آن است که روزی چند بار تمام افراد خانواده جمع می شوند و کنار هم می نشینند و با هم تبادل افکار و احساسات می کنند. هرگاه بخواهید که کودکان غذا را نیم خورده باقی نگذارند، باید بدانند که این کار به خاطر احترام به کار کسانی که محصولات غذایی تولید می کنند و به خاطر احترام به کار پدر و مادر و ملاحظه اقتصاد خانواده لازم است. ما از موردی هم اطلاع داریم که والدین از فرزندان خود می خواستند که سر میز ساکت

باشند. البته فرزندان به این درخواست گوش می‌دادند، اما نه آنها و نه پدر و مادر نمی‌دانستند که چرا چنین اصلی برقرار شده است. وقتی از پدر و مادر در این باره سؤال شد، آنها توضیح دادند که اگر سر ناهار صحبت کنند، آنوقت ممکن است غذا در گلویشان گیر کند. چنین اصلی البته بی‌معنی است: همه مردم خوششان می‌آید که سر میز صحبت کنند و این کار هیچ حادثه بدی پیش نخواهد آورد.

ما ضمن اینکه به والدین توصیه می‌کنیم که نظم خانوادگی باید خصوصیت منطقی و مناسبی داشته باشد، در عین حال باید آنان را برحذر داریم که در هر قدم اهمیت این یا آن روش را برای فرزندان توضیح دهند و با توضیحات و تفسیرات خود آنان را بستوه بیاورند. حتی الامکان باید سعی کرد که کودکان خودشان ضرورت آنرا درک کنند. در نهایت امر تنها باید فکر درست را به آنان تلقین کرد. بطور کلی باید تلاش کرد که حتی الامکان عادات خوب با استحکام بیشتری در کودکان شکل بگیرد و برای نیل به این هدف تمرین دائمی رفتار درست مهمترین عامل است. و نیز بحثها و پرحرفیهای دائمی درباره رفتار درست می‌تواند هرگونه تجربه نیکورا تباه کند.

دومین خصوصیت مهم هر نظمی مشخص بودن آنست. هرگاه امروز مسواک کردن دندانها لازم باشد، فردا هم مسواک کردن آنها لازم است: هرگاه امروز باید رختخواب خود را جمع و جور کرد، فردا هم باید این کار را کرد. نباید چنین باشد که مادر امروز جمع و جور کردن رختخواب را بخواهد، اما فردا نخواهد و خودش جمع کند. این نامشخص بودن، نظم را از هر نوع مفهوم تهی می‌سازد و آن را به یک مشت دستورات اتفاقی مبدل می‌سازد که ارتباطی با هم ندارند. نظم صحیح باید از لحاظ مشخص بودن و دقت ممتاز باشد و استثنا پذیر نباشد، مگر در مواردی که استثنا واقعاً لازم باشد و شرایط مهمی آنرا ایجاب کند. معمولاً هم در هر خانواده باید چنان نظمی وجود داشته باشد که کمترین تخطی از نظم حتماً مورد توجه قرار گیرد. این کار را باید از همان سنین اولیه کودک انجام داد. هر قدر والدین برقراری نظم را جدی تر تعقیب کنند، تخطی از نظم باز هم کمتر پیش می‌آید و در نتیجه کمتر باید به تنبیهات متوسل شد.

ما توجه خاص والدین را به این مطلب جلب می‌کنیم که بسیاری از مردم به

غلط می پندارند: هرگاه پسر بچه ای رختخوابش را مرتب نکند، آیا ارزش این را دارد که بر سرش هیاهو راه بیفتند؟ ممکن است تصور شود که اولاً این نخستین بار است که او چنین کاری می کند، ثانیاً تازه اگر رختخواب مرتب نشود، بطور کلی چندان مهم نیست و نمی ارزد که به خاطر آن اعصاب بچه را خرد کرد. چنین فکری بکلی نادرست است. در امر تربیت مسئله بی اهمیت وجود ندارد. رختخواب مرتب نشده نه تنها علامت بروز شلختگی است، بلکه نشانه بروزی اعتنائی نسبت به نظم مستقر، آغاز چنان تجربه ای است که بعد ممکن است به صورت خصومت آشکاری نسبت به والدین درآید.

هر گاه خود پدر و مادر نسبت به نظم صمیمی نباشند هرگاه تبعیت از نظم را از کودکان بخواهند، ولی در عین حال خود زندگی نامنظمی داشته باشند که تابع هیچ نظمی نباشد، مشخص بودن نظم، دقت و اجباری بودنش، شدیداً به خطر می افتد. کاملاً طبیعی است نظم خود پدر و مادر با نظم فرزندان تفاوت دارد معذالک این تفاوت نباید تفاوتی اساسی باشد هرگاه از کودکان بخواهید که سر ناهار کتاب مطالعه نکنند، آنوقت خودتان نباید این کار را بکنید. وقتی اصرار دارید که کودک قبل از ناهار دستهای خود را بشوید، فراموش نکنید که از خودتان هم همین را بخواهید. سعی کنید رختخواب خودتان را شخصاً جمع کنید، این کار بهیچوجه کار مشکل و شرم آوری نیست. همه این مسایل کم اهمیت به مراتب بیش از آنچه معمولاً فکر می کنند، حائز اهمیت است.

نظم در خود خانواده و خانه حتماً باید به جزئیات زیر مربوط باشد: وقت برخاستن و خوابیدن باید دقیقاً تعیین شود، این وقت باید چه در روزهای کار و چه در روزهای استراحت یکی باشد، اصول وقت شناسی، رعایت نظافت، وقت و قواعد تعویض لباسهای زیر و رو، قواعد پوشیدن و تمیز کردن آنها. بچه ها باید یاد بگیرند که هر چیز جای خاص خود دارد، باید بعد از کار یا بازی همه چیز را مرتب کنند. از همان سنین کودکی باید بتوانند از مستراح، دستشویی و وان استفاده کنند، باید مراقب چراغ برق باشند و در موقع لزوم بتوانند آنرا روشن یا خاموش کنند، سرمیز باید نظم خاصی برقرار کرد. هر کودک باید جایش را سر میز بداند، از کارد و چنگال استفاده کند، سفره را کثیف نکند، روی میز غذا نریزد، آنچه در بشقاب ریخته شده

بخورد و بنابراین برای خود غذای اضافی نخواهد.

تقسیم وقت کار کودک باید تابع نظم شدیدی باشد، این امر موقعی که او رفتن به مدرسه را آغاز می کند. اهمیت خاصی دارد ولی بهتر آن است که قبلاً اوقاتی که صرف غذا، بازی، گردش و غیره می شود دقیقاً تقسیم شود. باید به مسئله حرکت توجه زیادی مبذول داشت. بعضیها تصور میکنند که کودکان باید زیاد بدوند و فریاد بکشند و بطور کلی نیروی خود را با جار و جنجال مصرف کنند. در این که کودکان بیش از بزرگسالان نیازمند حرکت هستند جای تردید نیست، اما نباید کورکورانه از این نیاز پیروی کرد. باید این عادت را در کودکان پرورش داد که حرکاتشان مفید باشد و آنها نتوانند در صورت لزوم حرکاتشان را متوقف نمایند در هر حال نباید به کودک اجازه داد که در اطاق بدود و جست و خیز کند، برای این کار حیاط یا باغ مناسب تر است. و نیز به کودکان باید آموخت که بتوانند جلوسدایشان را بگیرند: فریاد، زوزه، گریه بلند، همه اینها ظهور یک عادت است، این چیزها بیشتر مبین اعصاب ناسالم کودک است تا یک نیاز واقعی. خود پدر و مادر در این هیاهوی عصبی مقصرند. گاهی آنها بجای آنکه در محیط خانواده آسایش مطمئنی بوجود آورند، صدای خود را تا حد فریاد بلند میکنند و دچار خشم میشوند.

نظم داخلی خانواده و آپارتمانی که خانواده در آن زندگی می کند، تقریباً در اختیار کامل پدر و مادر است. درباره نظم بیرون از خانواده نمی توان چنین چیزی گفت. کودک بخش معینی از وقتش را با رفقاییش در حیاط بسر می برد، اما اغلب در خارج از حیاط، در گردش، در میدانها، در میدان یخ بازی و گاهی در خیابان میگذاراند. هر قدر کودک بزرگتر می شود، همان قدر محیط رفاقت نقش بزرگ و بزرگتری بازی می کند. پدر و مادر مسلماً نمی توانند این نفوذ رفیقانه را بطور کامل رهبری کنند، اما کاملاً این امکان را دارند که مراقب این نفوذ رفیقانه باشند. هرگاه در خانواده تجربه صمیمیت، اعتماد و رابطه جمعی بوجود آمده و نفوذ پدر و مادر بطرز صحیحی برقرار شده باشد، غالباً همین کاملاً کافی است. در چنین موردی والدین فقط یک چیز لازم دارند: آنها باید از آنچه پسر یا دخترشان را احاطه کرده اطلاع کم و بیش درستی داشته باشند. هرگاه والدین با رفقای پسرشان و والدین آنها آشنائی نزدیکتری داشته باشند، بازی بچه ها را تماشا کنند، حتی در بازی آنها شرکت کنند.